

اهمیت فلسفه تحلیلی برای فرهنگ فلسفی ما

فلسفه‌های تحلیلی بسیار بر تحلیل مفاهیم، اتخاذ روشهای مفید، تقسیم‌بندیهای کارآمد و منسجم فکر کردن تکیه می‌کنند. ما هم‌اکنون در منظومه فکری - فرهنگی خودمان به این کارکردها بسیار نیاز داریم.



فلسفه‌های تحلیلی بسیار بر تحلیل مفاهیم، اتخاذ روشهای مفید، تقسیم‌بندیهای کارآمد و منسجم فکر کردن تکیه می‌کنند. ما هم‌اکنون در منظومه فکری - فرهنگی خودمان به این کارکردها بسیار نیاز داریم. فلسفه غرب در یک تقسیم‌بندی کلان به دو شق فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی تقسیم می‌شود. این دو فلسفه با وجود تفاوت، شباهتهای شگرفی هم با هم دارند. هر دو از سنت عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان نسبیهایی بسیاری برده‌اند، هر دو از سنت دکارتی به‌جد متأثرند، هر دو سوژه‌شناسایی را به عنوان محور فعالیتهای خود معرفی می‌کنند و عاقبت آنکه هر دو بسیار نسبت به تحلیلی بودن و دوری از تناقضات و تعارضات فکری حساس هستند.

با این همه پاره‌ای از پژوهشگرانی که در مورد تمایز میان این دو فلسفه تحقیق می‌کنند معتقدند که تفاوت‌هایی مهم میان این دو فلسفه وجود دارند که می‌توانند ما را بدان سمت سوق دهند که قایل به دو گونه فلسفه‌ورزی باشیم. به نظر این پژوهشگران فلسفه‌های قاره‌ای بیشتر به علوم انسانی و اجتماعی نزدیکند و توجه آنها به پرسشهای مهم بشری چون از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه آمده‌ام و چه کار باید انجام دهیم؟ بسیار بیشتر از توجه فیلسوفان تحلیلی است. آنها البته وجود این پرسشها و دغدغه‌ها را در فلسفه تحلیلی منکر نمی‌شوند اما معتقدند که نماد و نمود این پرسشها در فلسفه قاره‌ای بیشتر است.

از سوی دیگر در فلسفه تحلیلی هم توجه به تحلیلی بودن، دوری و پرهیز از تناقض و خللهای منطقی و عاقبت منسجم و مدون حرف زدن بسیار بیشتر از فلسفه قاره‌ای است. به نظر ما هم حتی اگر بر این نظر باشیم که این تمایز چنان سیال است که نمی‌توان شواهدی برای آن آورد کم و بیش می‌توان آن را پذیرفت. در این میان فلسفه تحلیلی را می‌توان فلسفه‌ای دانست که بیشتر به زبان انگلیسی و در کشورهایی چون: امریکا، انگلستان و استرالیا و کانادا رواج دارد و در این فلسفه، تحلیل فلسفی و توجیه بسیار پررنگ است.

در فلسفه‌های قاره‌ای که فلسفه آلمان و فرانسه معاصر بیشتر با آن شناخته می‌شود گونه‌ای تأکید بر جنبه‌های عینی و انضمامی تفکر و فلسفه پررنگ است که در فلسفه تحلیلی شاهد آن نیستیم. بنابراین ضمن قایل شدن به اینکه این تمایز مطلق نیست کم و بیش آن را می‌توان به عنوان یک تقسیم‌بندی کلان و کلی پذیرفت.

با تکیه بر این مقدمه پرسشی که فراروی ما قد می‌کشد آن است که ما چه استفاده‌هایی می‌توانیم از فلسفه‌های قاره‌ای و تحلیلی بکنیم. سخن گفتن در باب فواید و نقاط فراز و فرود فلسفه‌های قاره‌ای را به مقام و مجالی دیگر وا می‌گذاریم و در این مجال سعی می‌کنیم از نقاط فراز و فرود فلسفه‌های تحلیلی و مددی که ما می‌توانیم از آنها بگیریم سخن بگوییم. در این میان به چندین نکته اشاره می‌کنیم.

فلسفه‌های تحلیلی بهداشتی هستند. بهداشتی بودن این فلسفه‌ها بدان معنا است که این فلسفه‌ها به ما مدد می‌رسانند بهتر و درست‌تر فکر کنیم. یکی از مهمترین مشخصه‌های فلسفه‌های تحلیلی تأکید آنها بر تقسیم کردن و ایجاد تمایزهای مهم است. تمایز میان تحلیلی و ترکیبی، تمایز میان ذهنی و عینی، تمایز میان ذهن و بدن، تمایز میان آزادی و علیت، تمایز میان احساس و عقل، تمایز میان حس و فهم و تمایز میان توصیف و تبیین و دهها تمایز دیگر در فلسفه‌های تحلیلی به‌جد مطرح می‌شوند. برای ما که یکی از مهمترین مشکلات فکری‌مان دست زدن به تقسیم‌بندی‌های سودمند است تقسیم‌بندی‌های فلسفه تحلیلی می‌توانند بسیار سودمند باشند.

در فلسفه‌های تحلیلی تأکید بر مباحث روش‌شناسی هم بسیار زیاد است. اینکه ما چگونه فکر کنیم، چگونه با مشکلات مواجه شویم، چگونه عقاید دیگران را نقد کنیم، چگونه به علم و فلسفه دست می‌یابیم و صدها چگونه دیگر. این بحثهای روش‌شناسی هم بسیار به کار ما می‌آیند. فلسفه تحلیلی در این زمینه بسیار از کار و مشی کانت متأثر است که پرسشهای وی چه می‌توانم بدانم، چه می‌توانم انجام دهم و به چه می‌توانم امیدوار باشم بودند. به نظر ما یکی از مهمترین پرسشهای جامعه ما در همه عرصه‌ها پرسشهای روش‌شناسی هستند. ما آنقدر که در روشها مشکل داریم در اهداف و آرمانها دچار خلل و مشکل نیستیم و بسیار باید در مورد روشها تأمل ژرف روا داریم و فلسفه تحلیلی البته در این زمینه نکاتی نیکو و ناب برای ما به همراه خواهد داشت. یکی از مهمترین این بحثهای روش‌شناسی البته در تفکر انتقادی خود را به ما نشان می‌دهد. این تفکر به ما می‌گوید که موانع ذاتی، زبانی، احساسی و روانشناختی تفکر سالم و درست چیستند و انواع و اقسام مغالطات و موانعی را به ما نشان می‌دهد که هنگام تفکر کردن رخ می‌نمایند.

کار دیگر تفکر انتقادی پررنگ کردن نگاه مرتبه دوم است. یعنی آنکه ما در ساحت تفکر و معرفت کارها و فعالیتهای مختلفی را از خود نشان می‌دهیم که این فعالیتها در یکی سطح فراتر نیاز به واری و بررسی دارند. ما به علوم مختلفی چون اقتصاد، مدیریت، فیزیک، شیمی، تاریخ و ... دست می‌یازیم اما باید بدانیم که این علوم تا چه اندازه معتبر هستند. اصلاً معرفت به چه معنا است و وقتی می‌گوییم علم چه معنایی را از این بیان مورد توجه قرار می‌دهیم. همه این نکات به‌جد در فلسفه تحلیلی مورد توجه قرار می‌گیرند. اگر نگاهی به بحثهای متفاوتی که در چند دهه اخیر در دیار ما در مورد حکومت دینی، علم دینی، تفکر بومی، نسبت علم و جامعه، نسبت رسانه و دین و دهها مفهوم ترکیبی دیگر که در گفتمان فکری فلسفی دیار ما وجود داشته‌اند بیفکنیم در می‌یابیم که بدون مجهز بودن به سلاحهایی که فلسفه تحلیلی در چنته دارد نمی‌توانیم به این پرسشهای سترگ نزدیک شویم.

فلسفه‌های تحلیلی بر خلاف تصور بسیاری از افراد از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی دور نیستند. اگر نگاهی به فلسفه‌های نوظهوری چون فلسفه رسانه، فلسفه تکنولوژی، فلسفه ورزش، فلسفه ازدواج، فلسفه دوستی، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق بیفکنیم در می‌یابیم که فلسفه تحلیلی در قالب این فلسفه‌ها بسیار به زندگی عادی و متعارف نظر دارد هرچند که این نظر را از منظر متفاوت و کلانتر از بررسیهای دیگر صورت می‌دهد. اینها همه حوزه‌هایی هستند که نیاز داریم تأملات ژرفتری در باب آنها روا داریم. به طور مثال تکنولوژی و بخشی عمده از آن یعنی رسانه در تک تک ساحتهای زندگی ما رخنه کرده و ما باید بتوانیم به دیدگاهی نزدیک به واقع از این پدیده‌ها و نفوذ و تأثیرات آنها بر زندگی‌مان دست یابیم. این مهم بدون آنکه ما بتوانیم به تأملات فیلسوفان تحلیلی در باب آنها نزدیک شویم مقدور و میسر نیست.